

مصدق شعرِ زمان خود را سرود

نوشته و داد حمیدی شریف

بی هیچ تردیدی، شنیدن خبر تأسفبار درگذشت حمید مصدق، به شکستن صدف خاطرات در ذهن هزاران چو منی انجامید. صدف یادی که به مروراید نگاه خود، همیشه شاعری چو او را به دل دارد.

جوانان دو دههٔ چهل و پنجاه، از شاعرانی چند، منجمله زنده یاد حمید مصدق در خاطرات دوران دانشجویی و دانشگاهی خود، آراستگی‌هایی به زیب و فز شکوه شعر او دارند.

مروراید شعرش، زینت‌بخش زبان و گفتار و دفتر بسیاری از جوانان پرشور این آب و خاک بود و برای هم آنان، اینک، دفتر شعر او، خاطری از یاد ایام است و بس. و راستی ما را بس!؟

می‌دانم که در جایی که خالی از حضور اوست، قلم این راقم را شوری نیست، اما، کلمهٔ اهل دلی است و نرد عشقی و این مقال هم گفتگوی خاطره‌ایست و بس.

چند ماهی پیش از این، سروده‌ای با عنوان امید و فا از وحید مصدق در گزارش شماره ۸۷ دیدم که مضمون آن مرا به یاد این قطعه انداخت که:

من ندانم که کیم

من فقط می‌دانم

که تویی

شاه بیت غزل زندگیم

این تداعی مرا به تفکر بر جوهره‌یابی شعر او و اشعار سه دههٔ سی، چهل و پنجاه انداخت که حوصلهٔ کم زمانه فرصت هیچ نداد! افسوس و بسیاری بیش از این افسوس.

او نیز همین افسوس را به زبان رانده بود که:

افسوس

در پیش چشم دنیا

دوران عمر ما

یک قطره در برابر اقیانوس

در چشمه‌های آن همه خورشید کهکشانی

عمر جهانیان

کم سوتر از حقارت یک فانوس

افسوس!

ز او به نگاه به شعر معاصر

یکی از مضامین بارزی که در تحلیل شعر



معاصر و به قرائتی دیگر شعر آزاد، مبنایی ویژه به شمار می‌رود، «ساختار» و «مصادیق» شعری شعر معاصر است. یقیناً از این بابت است که سراینده‌گانی چون «لاهوئی»، «تقی رفعت» و «شمس کسمایی» را از زمرهٔ سراینده‌گان متقدم بر نیما یوشیج به شمار می‌آورند. چه آنان نیز به وجهی شاعر آلام و آرزوهای زمانهٔ خود بوده و ساختار مصراع شعری خود را متناسب با مضامین مورد نظر که مصداق عصر خود بوده است، تغییر داده‌اند.

این، خود نیز، مسبوق به سابقه‌ای دیرینه‌تر است که شاید این بیت از مولانا گواه آن باشد.

هدیه شاعر چه باشد؟ شعر نو

پیش محسن آرد و بنهد گرو

جدای از کلیات و جزئیات مباحث نظری رفته بین جانبداران اشعار کلاسیک و هواداران شعر معاصر (شعر آزاد)، آنچه که به اعتقاد این راقم حایز اهمیت می‌نماید، توجه داشتن به جوهرهٔ محتوایی و شعریت شعر است که سراینده، بنا بر جس تشخیص خود، زبانی را برای گفتار انتخاب کند و به آن احساس و به وسیلهٔ آن زبان، بتواند، مؤثر و رسا؛ اندیشه، ذوق، خیال، پیام و شورانگیزی و هیجان خود را عرضه دارد.

سراینده، متناسب با «کارآمدترین صورت» انتخاب «ساختار» و فیزیک زبان خاص خود می‌کند تا خود را قادر و مسلح، در بیان مضامین ذهنی نماید.

فرض فوق، جاری بر شعر کلاسیک و معاصر است، به عنوان مثال، شاعر کلاسیک پردازی که بدون کوتاه و بلند کردن مصرعهای شعرش، اوزان

عروض تازه و غیر متداولی را در شعرش به کار می‌برد، به واقع، رسمی نو در می‌افکنند، او نیز ساختاری معاصر با زمانه‌اش را یافته و از این بابت، می‌توان گفت که او هم «نو» سروده است.

افزوده شدن بر ارکان عروضی و شمارهٔ آنان، چیزی جز همین ابداع و نوآوری در سرودن شعر نیست.

«قدما ارکان اصلی عروض را هشت تا می‌دانستند»^(۱) و «ارکان قراردادی دکتر خاقلری ده تا است»^(۲)، «ارکان وزیری نیز چهارده تا است»^(۳) و «آقای مسعود فرزاد در مقالهٔ مجموعه اوزان شعر فارسی، تعداد اوزان پر استعمال را سی و سه ذکر کرده است»^(۴) حتی شعرای معاصر کلاسیک‌سرا، نیز جلوه‌های نویی در ترکیب عروض ابداع داشته‌اند تا به توسط آن قادر گردند، مصداق کلام و گفتار اندر زمانهٔ خود باشند.

نمونهٔ این جلوه را می‌توان در بسیاری از سروده‌های خانم‌ها پروین اعتصامی و سیمین بهبهانی و آقایان شفیعی کدکنی، فریدون مشیری و هوشنگ ابتهاج (سایه) دید.

ساختارهای نوین، بستر پردازش مضامین و مصادیق تازه‌اند و شعرای معاصر، هر یک با جلوه‌هایی خاص، شرارهای تخیل و احساس و شاعرانه خود را بدان شیوه و وسیله نو، تصویر کرده‌اند.

بر اساس ملاکهای زیبایی‌شناسانه، یک شعر را با توجه به: آهنگ و موسیقی شعر (وزن، ریتم و قالب آوایی و هجایی)، لغات و عبارات (نوع معنی، آهنگ تلفظ از نظر خشکی و زبری و یا لطافت نوشتاری و شنیداری)، آرایش (تصویرسازی، تصویرگرایی و خیال‌انگیزی)، انسجام و تشکل شعری تحلیل و نقد می‌کنیم و از این زوایا به زبان و فیزیک آن و شعریت شعر شاعر و در نهایت به منطق شعری و کلیت ذوقی و احساسی او دسترسی پیدا می‌کنیم.

موارد بر شمرده فوق که ساختار و تشکل زیبایی‌شناسانهٔ شعر را معرفی می‌دارد، از عمده زوایای نگرش به شعر معاصر و با دقت نظری غنی‌تر، به شعر کلاسیک است.

گرچه باید اذعان داشت که شناخت ساختاری و تشکل و شعریت شعر معاصر، به دلیل فقدان

ملاکهای پایه و پیشینه‌های استاندارد شده و عدم برخورداری از یک تئوری عمومی که بتوان آن را در یک فورم کلی، تجزیه و تحلیل کرد، بسیار سخت تر می‌نماید.

آنچه که بیشترین سهم را در جهت دادن به سمت و سوی تحلیل و نقد شعر معاصر، به خود اختصاص داده است، کلیت نگاه تحلیل‌گرا و ناقد از زاویه نگارشی قواعد نیمایی است تا خصلت و شعریت شعری و مبانی زیبایی‌شناسی خاص شعر معاصر. از این روست که تحلیل بر شعر معاصر واقعاً مشکل می‌گردد. (۵)

زیبایی‌شناسی سروده‌های مصدق

آزابه‌هایی در شعر مصدق، دامنی از تخیل راه، آغوش نگاه می‌کند. دامنی که بر حول محور دو عنصر احساس و عاطفه می‌چرخد.

در شبان غم تنهایی خویش
عابد چشم سخنگوی توأم
من در این تاریکی
من در این تیره شب جانفرسا
ز اثر ظلمت گیسوی توأم

*** **

بیا که دیده من
به جستجوی تو گراز دری شده نوید
گمان مدار که هرگز
دری دگر زده است
سپیده گر زده سر، بیا بلند اندام
که از سیاهی چشم
سپیده سر زده است

*** **

قصه شیرینی است
کودک چشم من از قصه تو می‌خوابد
من آفتاب درخشان و ماه تابان را
بهین طراوت سرسبزی بهاران را
زالال زمزمه روشنان باران را
درود خواهم گفت
صفای باغ و چمن
دشت و کوهساران را

*** **

شب آفتاب ندارد
و زندگی من، بی تو
چو جاودانه شبی
جاودانه تاریک است.

*** **

فضای حسی - عاطفی غالب در بسیاری از اشعار او موجبی برای انسجام آهنگین و تشکل شعری او را فراهم نموده است و شاید همین تشکل شعری گرد فضای عاطفی، علتی باشد که نگاه‌های پراحساس و شور را بیش از هر نگاه دیگری متوجه

خود کرده است، و این لب زیباییهای جذبه‌زای شعر اوست.

منظومه «درفش کاویان» او سروده شده به سال ۱۳۴۰ موج از آرایه‌های حسی - عاطفی و حماسی است. حسی برانگیخته از روحیات جوانی پر عاطفه و پر شور که منظر نگاهش، گذرایی زاینده‌رود است و ایستایی سردی شبی رفته بر آن!

منظومه با:

شبی آرام چون دریای بی جنبش

سکون ساکت سنگین سرد شب

آغاز می‌کند و با طوفانی از احساس، منظومه را

هنوز اما

مرا چشم خود خفته است در خواب گرانباری

دریغا صبح مشیاری

دریغا روز بیداری

به پایان می‌برد.

شعریت این منظومه، مضمون درونی متن است که به نوعی به وصف حال مختصن دهه سی و چهل می‌پردازد. وصف حالی که حس غالب شعریت شعر شاعران سرآمد معاصر پرداز آن دوران است.

علاوه بر آن، این منظومه نمادی از حضور یک خصلت مشترک بین شاعران سه دهه از شعر معاصر را نیز نشان می‌دهد، خصلت مشترکی که بر شعریت شعر احمد شاملو، اخوان ثالث، سیاوش کسرایی، سهراب سپهری و م. آژرم غالب بود.

حمید مصدق در اوج نگاه خود:

«شما را تا به چند آخر»

«نشستن روز و شب اندوه و غم خوردن»

«شما را تا به کی باید»

«در این ظلمت سرا عمری به سر بردن»

به ستایش آزادگی می‌پردازد و این همان اوج احساسی است که در «آرش کمانگیر» زنده یاد سیاوش کسرایی و به زبان و ساختاری دیگر در شعر «پریا» از احمد شاملو، و «صدای پای آب» از سهراب سپهری، می‌توان به احساسش نشست.

این احساس، در دو دهه سی و چهل و تا حدودی پنجاه، بر شعر معاصر ایران غالب بود، از این رو مشاهده مشابهت در ساختار و مضامین سروده‌های آن سالها را نباید به شمار دنباله روی و تقلید گذاشت. وجود این مشابهت‌ها، نشانگر این است که، شاعرانی سرآمد، با درک و احساس وظیفه نسبت به شرایط و اوضاع اجتماعی و اینکه هنر کلامشان را باید به خدمت آرمانهای بزرگ انسانی به کار برند، سبک و سیاق و مضامینی این چنین را بر بستری از این «احساس مشترک» انگیزه خود قرار دادند.

این احساس مشترک نشانی از الهام‌پذیری مشترک آنان از شرایط پیرامونی است. درک زمانه،

انگیزه انگیزش‌زای طبع شاعرانه آنان بوده و مصدق نیز، شعر زمان و زمانه خود را سرود.

وجود یک حس مشترک می‌تواند به هر عصر و دورانی، در «سرنمون»‌هایی خود را نشان دهد. به عنوان مثال، سبک سرایش نظمی و نثری بسیاری از سرایندهگان و نویسندگان عصر مشروطیت طلبی، نمونه دیگری از این دست است که گرد سرنمونی برخاسته از شرایط زمانه، عرضه می‌گشت.

سرنمون‌هایی چون سبک و قالب (فورم)، منطق شعر، مضامین و مصادیق می‌توانند جلوه‌گاه «حس مشترک» باشند.

عمدتاً این حس مشترک، در ادبیات کشور ما خود را در سرنمون «مضمون و معنا» نشان داده است تا منطق و قالب و ساختار و فورم.

حمید مصدق در ادبیات منظوم معاصر، در پرورش آن حس مشترک، موفق بود، او به پشتوانه آن حس و زبان مشترک به درک و انعکاس زمانه خود پرداخت.

اشعار و سروده‌های او راه به دل و جان جوانان گشود و در متن شعرش به شعریتی دست یافت که در ترکیب زیبایی‌گرایی خود، یک «وحدت» مضمونی و محتوایی و معنایی را نیز برخوردار بود.

وحدت مضمونی شعر مصدق، بیانگر توجه او به معنا و محتوا، قبل از توجه به فورم‌گیری و قالب‌پذیری احساسات شاعرانه اوست.

«شعر فی نفسه آینه نیست و کارش منحصر به این نیست که سایه طبیعت را بازآفرینی کند، بلکه سبب می‌شود که طبیعت در ظرف آن منعکس گردد.»^(۶) و حمید مصدق در آن گروه از شعرای معاصر ایران جای دارد که طبیعت جاندار پیرامونی را در شعرشان منعکس کردند.

سروده‌هایی تحت عنوان قصیده آبی، خاکستری، سیاه، با فرازهایی چون:

شب تهی از مهتاب

شب تهی از اختر

ابر خاکستری بی باران پوشانده

آسمان را یکسر

و یا:

دل من در دل شب

خواب پروانه شدن می‌بیند

مهر در صبح‌مدان داس به دست

خرمن خواب مرا می‌چیند

در آن قالب، دارای معنا هستند.

حمید مصدق در پردازش فضای حسی موفق تر از متون‌گرایی در شعر است، اما حضور جنبه‌های خیال و فضا‌سازی مساعد برای به تصویر کشاندن اهداف اجتماعی و انسانی، جوهر شعر او را در بیان نمادینی از عشق و حماسه و اسطوره، غنایی خاصی بخشانده است.

ذائقه شعری او از سرچشمه‌های پرتابشی از خیال انگیزی‌های شاعرانه برخوردار است و این می‌رساند، آنچه را که طبع و شورآفرینی شاعرانه می‌نامیم، به شعر او دست یافتنی باشد. دیدم در آن کویر درختی غریب را محروم از نوازش یک سنگ رهگذر تنها نشسته‌ای

بی برگ و بار، زیر نفسهای آفتاب در التهاب

در انتظار قطره باران در آرزوی آب

و به گفته «اییتز» شاعر ایرلندی (۱۹۳۹-۱۸۶۵)، آن کس که سرودی جاویدان می‌سراید از مغز استخوان می‌اندیشد؛ حمید مصدق به طبع شورآفرین خود، که قصیده‌آبی، خاکستری، سیاه، نشانی از آن است، نمادی از مغز استخوان اندیشیدن است.

حمید مصدق در شعرش از الفاظ جداسست. او به لفظ و کلمه با مخاطب خود سخن نمی‌گوید. در شعرش می‌نماید که بسیار بی‌پیرایه سخن می‌گوید؛ به واقع شعر او از جنبه‌های لفظ پرداززی جداسست.

حمید مصدق، کلمات را با همان معنایی که مخاطب می‌تواند حس کند، بر لفظ شعرش جاری می‌کند، از این رو برای مصدق آنچه که اهمیت دارد شعریت حس شاعرانه اوست تا لفظ و صورت کلمه. مصدق به حسی که کلمه برمی‌انگیزاند توجه دارد، انگیزشی برای درک یک معنای متصور به شعر که مصداق زمانه باشد. دقت بفرمایید:

- این ابر تیره را نم باران نبود و نیست.

(از قطعه هفدهم در رهگذر باد)

- باور نمی‌کنی؟

که حس پاک عاطفه در سینه مرده است.

(از همان قطعه)
* به چشمهای نجیبش که آفتاب صداقت و دستهای سپیدش که بازتاب رفاقت

- در تلخی تداوم و تکرار لحظه‌ها، آن شور عشق - عشق به «شیرین»، را از یاد برده است.

(از قطعه ۲۴ در رهگذر باد)
- افسوس! آیا چه کس تو را از مهربان شدن با من مأیوس می‌کند

(از قطعه ۲۷ در رهگذر باد)
ملاحظه این همه حس نزدیک کلمات با شعریت شعر، جایی برای الفاظ بدور از جوانب عاطفی شاعرانه و صرفاً به منظور تدارک فورم و قالب باقی نمی‌گذارد.

در شعر حمید مصدق، کلمات و ترکیب آنها به هم، لطافت طبع شاعر را در «شعریتی» عاطفی و بسیار ساده و بی‌آرایش افاده‌های لفظی، به نمایش می‌گذارد.

زیباییهای منشعب از آهنگ و موسیقی

آهنگ و موسیقی در شعر حمید مصدق، ناشی از همان ترکیب کلمه‌ای گفته و تقدیم شده در فوق است که بار معنایی آن بر بار فورم غلبه دارد.

بر هیچ قطعه‌ای از مصراع‌های شعر او، موسیقی‌ای گنگ و یا آهنگی شکسته به گوش نمی‌رسد. آهنگ و موسیقی در شعر او ناشی از هماهنگی جوانب حسی - عاطفی شاعر و نظم آهنگین اشراقی شعریت شعر اوست. لطافت خاص برخاسته از این هماهنگی، جامعیت خاصی به شعر او در ایجاد رابطه براساس «وزن» و «موسیقی»، با محیط می‌دهد.

* به چشمهای نجیبش که آفتاب صداقت و دستهای سپیدش که بازتاب رفاقت

(از جدایی‌ها قطعه ۲۱)

* چه سان به کوه دماوند بندها بگسست چه سان فرود آمد اساس سطوت بیداد را چه سان گسترد

(از جدایی‌ها قطعه ۲۹)

از این روست که انسجامی از شعر و موسیقی، در صداقت آینه‌وش شاعرانه‌ او، طبیعت پیرامون را متعکس می‌گرداند و این بابتی است که شعر مصدق، با صفایی طبیعی، راه به دلها می‌یابد.

در پایان مقال، به یاد زلال شعر شاعری چو او، باشد. همین به یاد: بیا، بیا و بیاموز به ما نسیم شدن به ما پرنده شدن به ما گذشتن از من!

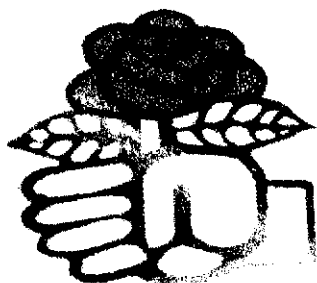
(از جدایی‌ها قطعه ۲۵)

یادش گرامی باد و خاطرش عزیز.

پانویس‌ها:

- ۱، ۲، ۳ و ۴) موسیقی شعر نیما - حمید حسینی - انتشارات زمان - چاپ اول ۱۳۷۱
- ۵) در این باره باید کتاب «تاریخ تحلیلی شعر نو» اثر تحقیقی شمس لنگرودی در چهار مجلد را، که به تازگی در ۲۸۰۰ صفحه منتشر شده است، گامی بر جهت کلاسمان نمودن مبانی تحلیلی شعر معاصر دانست.
- ۶) صفحه ۱۰۶ - تحلیل نقد - نوشته و اثر تحقیقی نور تروپ فرای ترجمه صالح حسینی - انتشارات نیلوفر - چاپ اول - پاییز ۱۳۷۷

دام و کشت و صنعت با یک ویژگی دیگر



با حضور تبلیغاتی در
مجله دام و کشت و صنعت
... همواره معرفی شرکت خود در
بین مدیران و متقاضیان هستید

تلفن سفارش آگهی ۰۸۴۲۷۳۰